

مردی با صفات نیک و قلب رؤف یادی از روزگاران گذشته

چوک کابل یکی از مراکز مهم و مزدحم تجارت، داد و ستد و اخبار کابل بود که **خبر های سر چوک** آن معروف است، هر گپ و سخن از همین جا نشئت و پخش میشد. چوک کابل را دکانهای بزازی، خرده فروشی، میوه فروشی، فالوده فروشی سرای، مسجد و غیره احاطه کرده بود. میوه فروشی **کاکا حیات** بنام بود، او شخص با حوصله و مزاقی بود و مزاق هایش با استاد برشنا شهرت دارد. هکذا دکان فالوده فروشی **کاکا پیر محمد** که در تابستان فالوده، ژاله و ملایی می فروخت و در موسم سرما ماهی جلیبی، حلوا، فرنی و اقسام مربا و ترشی ب مردم عرضه میکرد. مسجد چوک بنام مسجد « **بلند مستان شاه کابلی** » یاد میشد با امامت قاری غلام محی الدین نقشبندی که به **ملا موتر** شهرت داشت.

در وسط چوک یک جزیره ترافیکی دیده میشد، گرچه که نسبت ازدحام مردم کدام وسیله نقلیه از قبیل گادی و یا موتر در آنجا در حرکت نبود، اما پولیس همیشه در جزیره بود که بنام « **رستم** » یاد میشد. چوک و نواحی آن پاک و مصفا بود، با آنکه تردد مردم، خرید و فروش میوه و غیره زیاد بود ولی اندکترین کثافت در آنجا دیده نمیشد و از طرف شاروالی همیشه جاروب و آبپاشی صورت میگرفت.



سرچوک تاریخی کابل ۷۰ سال قبل

سرای **محمد قومی** یکی از سراپهای مشهور و پُر از داد و ستد بوده و در چوک کابل موقیعت داشت، که متعلق به مرحوم « **شازده عبدالعزیز** » تاجر و سرمایه دارحلیم، مهربان، غریب نواز و خیرخواه بود. او مردی باوقار، شیک و خوش لباس بود. عصا در دست می گشتاند زیرا عصا در آن زمان مود و فیشن بود. با لباس منظم و متانت خاص گاهگاهی بسرای وارد می شد و چنان معلوم می شد که مالک سرای نه بلکه یک مهمان است. با پیشانی باز و لطف فراوان با دکانداران احوال پرسی میکرد. منزلش در **جوی شیر** مقابل منزل **زلمی خان نائب سالار** بود که جوی معروف جوی شیر در مقابل منزلش روان بود. در روزهای پنجشنبه، اعیاد و روز های مذهبی، فقرا و محتاجان در مقابل منزل شان به انتظار غذای گرم از قبیل شوله و غیره صف میبستند و در روزهای عید و فصل سرما به محتاجان لباس جدید و پول توزیع میکرد. این بزرگوار کمک ها و همدردی را در طول زندگی متوقف نساخت. میگویند بعد از شهادت امیر حبیب الله خان، زانش را اعلیحضرت امان الله غازی آزاد ساخت که یکی از آن زنها به نام « **ذوات الحرم** » نصیب شازده عید العزیز شد که بعداً طلاقش داد.

راه دخولی سرای از طرف میدانی چوک بود، در وسط سرای شعبه از **بانک ملی** در یک تعمیر شش ضلعی آباد شده بود. دکانداران را بیشتر برادران از یک تشکیل میداد. هکذا یک عده از یهودی ها که منازل شان در عقب مسجد پل خشتی و گذر خوابگاه بود نیز درمدخل همین سرای تجارتخانه های بزرگ و پر منفعتی داشتند.

دیپاتو شمیره: له ۱ تر ۴

پدر مرحوم در همین سرای تجارت « **پیزار** » را داشت، او پیزار را طور عمده از پیزاردوزها « **موچی** » خریده و به معامله داران خود به مزار شریف، قندوز، خان آباد و میمنه میفرستاد. پدرم در عنفوان جوانی فوت کرد و کاکایم امور تجارتش را پیش میبرد. در آن روزگار پیزار یگانه پاپوش مردم افغانستان بود، بر علاوه پیزار های زری دوزی مردانه و زنانه از هندوستان وارد و در **سرای زرداد** خرید و فروش میشد. سرای زرداد در داخل چته پل خشتی قرار داشت که علاوه از پیزار های هندی، بزازی، بنجارگی و لنگی پشاور و غیره بفروش میرسید.

جایگاه **مولوی صاحب** طریقه چشتیه در همین سرای بود که بنام **مولوی صاحب سرای زرداد** یاد میشد. او ارادتمندان زیادی داشت و شدهای جمعه مجلس نعت خوانی و سازبا آواز استاد قاسم و دیگران صورت میگرفت. بوت را صرف مامورین و شاگردان مکاتب می پوشیدند زیرا برای دیگران گران بود. بعد از جنگ جهانی دوم، بوتهای بادوام عسکری به افغانستان سرازیر شد، هم ارزان و هم بادوام بود. از اینرو مردم از پیزار **بیزار** و بازار پیزار یکدم سقوط کرد. اینک موقعیت سرچوک و گرد و نواحی آن :



سرچوک کابل ۷۰ سال قبل

شمال سرچوک تاریخی بازار سرپوشیده پل خشتی، سرای معروف زرداد، رسته موچی ها، قصاب کوچه، قنادی، دروازه بزرگ دخولی مسجد پل خشتی که بداخل آن حوض بزرگ برای وضو بود. امام مسجد **غلام حضرت خطیب** نام داشت که مرید نقیب صاحب بود. سپس دو رسته دکانهای سیمساری که تقریباً همه ضروریات از قبیل، تیغ ریش معروف سیفن اوکلاک، کریم دندان کالینوز و غیره اشیای لوکس که در کابل شهرت داشت بفروش میرسید. در مقابل دکانهای خوراکی یک تعداد تنگ والا با میوه های تازه و خشک تا شام تاریک غریبی میکردند.

در سمت جنوبی چوک، مندوی آرد و برنج فروشی بود و در مدخل آن دکانهای عطاری برادران هنود، صف بسته بودند. در مندوی آرد، برنج، سبزیجات خشک، نمک، تمباکو و غیره به صنف های جداگانه و منظم داد و ستد داشتند و در یک قسمت، محلی برای **باجه بلدیه** اختصاص داده شده بود. **لودسپیکر رادیو کابل** که بالای پایه سمنتی بلندی در وسط میدانی مندوی آویزان بود، از طرف شب مردم زیادی را مصروف شنیدن رادیو میکرد.

دکان داران بین خود همکاری و اتفاق خالصانه داشته حتی با هم خویشی نیز میکردند، چون فریب و دغلی در بین نبود بنابراین بالای همدیگر، عمده فروشان و وزن جوالها **اعتماد** کامل داشتند و همه داد و ستد بروی اعتبار و اعتماد صورت میگرفت. در مندوی و سرچوک و سرای ها فقرا، مجذوبین در گشت و گذار بودند. آنها طالب پول و غیره نبودند اما دکان داران و مردم به آنها پول و خوراک میدادند از قبیل **ماما فیضو، کاکه تیغون، لالا ایوب، بابا داود** و غیره.

بطرف شرق چوک چهار چته معروف با رسته بزازان آغاز میگردد که بالای دکانها منازل نشیمن و در بام منازل **نقاره** ماه رمضان نواخته میشد. و بطرف غرب چوک **کتابفروشی** و در آغاز آن دکانهای **تیل فروشی** و دانه پرندگان موقعیت داشت درکوچه **کاه فروشی**، خبازی، قصابی، شش کبابی، سماوارچاپنکی، سرای سرکه و مهرکن و دکانهای پرنده فروشان و **حمام تاریخی کاه فروشی** قرار داشتند این کوچه هنوز با همان حالت پابرجاست، چوک با بازار های گرد و نواحی آن دایماً مزدحم و بیرو بار بود.

داخل سرای محمد قومی پاک و دایم جاروب و آبپاشی میشد. بروزهای پنجشنبه کاسه محتوی سکه های ۵ پولی، شانزده پولی و تنگه را که در طول هفته دکانداران در آن ذخیره میکردند، بفقرا توزیع میکردند و در همان روز سادو « **منقبت خوان** » با لباس و چین ستره و ریش مرتب، همرا با یک نفر « **بلی گوی** » در وسط سرای از کارنامه های بزرگان و اولیای کرام باستایش یاد میکرد و در اخیر دکانداران یک مشت پول بعنوان بخشش برای شان میدادند. سرایدار شخصی بنام « **شهنواز** » از برادران هزاره بود که در سرای سکونت و با صداقت و امانت داری سرای را اداره میکرد. جوال های میوه و کارتن های سامان و اشیای دکانداران در بیرون دکانها، هفته ها و ماه ها قرارداشت

ولی اندکترین دست بردی صورت نمی گرفت. راستی که مردم آن زمان چقدر با ایمان، صادق و راستکار بودند. نان چاشت دکانداران را یک قرص نان خاصه از نانوبی بازار کاه فروشی با کشمش و چهار مغز و چای سبزی تشکیل میداد و در تابستان نان و انگور کشمش، پنیر خام و گاهی پنیر شور با نعنای تازه سد جوع میکردند. **کاکه طیغون، خان وردک** و سائر ملنگ ها و آدمهای گیج و مالیخولیایی نیز سری بسرای میزدند.

من با پسر کاکایم (مرحوم احسان الله کهگدای) که بچه های خرد سالی بودیم برای آنکه پای ما (با اصطلاح) از کوچه جمع باشد بعد از مکتب مخصوصاً در رخصتی های طولانی سه ماهه مکتب بدکان ما، میرفتیم. خانه ما در گذر اندرابی بود، گرچه در آن زمان این کوچه از جمله گذرهای پاک و نظیف شهر شمرده میشد و اکثر سرداران، صاحبان رسوخ کابل و مامورین بالا رتبه در آنجا زندگی میکردند، اما در قات و قوت یگان قمارباز و دانگه بی نیز سکونت داشت. بهرحال بعد از ختم مکتب و صرف نان چاشت، از اندرابی به استقامت سرای «گادی خانه» و کافی ملنگ، بعد از طی پل باغ عمومی و استودیوی رادیو کابل، وزارت مخابرات ... خود را به راه عقب پل خشتی میرساندیم. در آن کوچه کوتاه **یهودیان** زندگی میکردند، ما را ترسانده بودند که متوجه باشید که یهودان اطفال و کودکان را ربوده «صابون» جور میکنند! از همین سبب از ترس با یک ترات (دوش) خود را به سرچوک می رساندیم. دکان فالوده پزی **کریم جان** در پهلو مدخل سرای رونق خوبی داشت تماشای شیرین سازی که با دوله های استوانه بی که توسط شاگردانش چرخانده میشد و شنیدن **آوازهای امیربایی، زهره بایی و استاد قاسم** از گرامافونهای «**کوکه کی**» ما را بخود جلب میکرد. در همسایگی دکان ما، دکان چهار دانه «دارای چهار ارسی پته بی» متعلق به گل آغا (مسجدی) برادر بزرگ شازده عبدالعزیز بود. گل آغا مردی در حدود ۷۵ ساله که محاسن سفید مبارکش صورت نورانی و لاغرش را پوشانیده و از یک پا می لنگید. وی دایماً لباس صحنی سفید چین برک یا قاقمه سفید به بر داشت. تسبیح شاه مقصود بدست، کنار یکی از ارسی ها که همیشه باز میبود، تکیه زده، سرای را مراقبت و تماشا میکرد. وی کدام تجارتی نداشت تنها **ناظر** معاملات سرای بود. فرائض خداوندی را در داخل دکان ادا میکرد، او مرد خلیق، آرام و خدا جو بود. کج خلقی هایی که امروز بعضاً در طبیعت برخی از مردان کهن سال دیده میشود، در وی دیده نمیشد. همه دکانداران سرای بوی احترام داشتند. چون از سالیان متمادی در آنجا دکان داشت، با مردم محشور بود، همه را می شناخت، حتی نام اعضای فامیل شانرا بخاطر داشت.

چون ما، در دکان کدام سرگرمی نداشتیم غالباً قریب چاهی که مقابل دکان گل آغا قرار داشت، برای گرفتن **بمبیرک** می نشستیم. در جوار چاه بالای یک «**گروچی**» دو عدد کوزه آب نل برای مردم گذاشته شده بود که اکثر حملان بعد از رسانیدن بارشان از آن رفع تشنگی کرده شکر خدا را بجا می آوردند.



مدخل چهار چته معروف و تاریخی کابل

مرحوم گل آغا خطاب بما میگفت: او بچه ها! ازی کارهای چتی و چپوله بگذرید. سبقهای تانه بخوانید که در مکتب **فیل** «**ناکام**» نمانید، مَره آدمهای **لنیره** بدم میاید. وقتیکه خوش خوی میبود صدا میکرد: او بچها پیش بیاید و این یک **تلم** «**قاش**» خربوزه را بخورید. او اطفال را دوست میداشت، ولی اگر به دلو چاه غرض میگردفتیم، **عاسی و کفری** «**ناراحت و عصبانی**» میشد و بالای ما به آواز بلند صدا میکرد.

رحمدلی و دلسوزی یکی از صفات ممیزه گل آغا بود **شکاری** که از یک پا می لنگید، شف لنگی ابلق خود را بدور گلو پیچیده، با قفس بزرگی پُراز **گنجشک** زنده، لنگ لنگان داخل سرای میشد. تاجر یهودی که در جند قدمی سرای دکان بزرگ تکه فروشی عمده داشت، چند تا ازین گنجشک ها را خریده و توسط شکاری آنها را **ذبح** و باخود میبرد اما همینکه چشم گل آغا به شکاری می افتاد، او را نزد خود طلبیده، برایش میگفت: باید اول پیش من می آمدی! بعد او را بدخل دکان رهنمایی و روی دوشک مخمل مقابل خود می نشاند و برایش هدایت میداد که: حالا دروازه قفس را کشوده، گنجشکها را یکه یکه **آزاد کن!** سپس (وقتیکه قفس خالی میشد) قیمت گنجشک ها را پرداخته و شکاری را

با این توصیه رخصت می‌کرد: گنجشکها را نزد من بیاور و من پول همه را یکدم مطابق خواهش می‌پردازم تا احتیاجاتت رفع شود.

ما که در مکتب از ارزش **آزادی** که بهترین **نعمت** زندگی است، خوانده بودیم، در همان کودکی، یک نوع محبت ناشناخته و قدرشناسی نسبت به گل آغا در قلب خود احساس می‌کردیم و خود را بجای آن پرندگان بیگناه و محبوس قرار داده و به خوشی هایش شریک میشدیم که یک **دستِ مهربان** از مرگ نجات‌شان داده، گذشته است تا در فضای **بیکران آزادی** پرواز کنند... خداوند بزرگ غریق رحمتش گرداند.

صحنه پرواز گنجشکان مقبول بی‌گناه و نهایت بی‌آزار، ودلسوزی، مهربانی، قلب رؤف و غریب نوازی گل آغا « **مرحوم مسجدی**، برادر کهنتر شازده عبدالعزیز» در مخیله ام برای همیشه **نقش** بسته است.

« پایان »